هوالعلیم

حقیقت عاشورا و وظایف شیعیان در ماه محرم و صفر

شرح حدیث عنوان بصری ـ احتیاج سلوک به توفیق الهی ـ جلسه ۱۴۹

بیانات

آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

اگر رفقا حضور ذهن داشته باشند، در مجلس قبل نسبت به فقره‌ای که حضرت می‌فرمایند: أُوصِيكَ بِتِسعَةِ أَشْياءَ، فَإِنَّهَا وَصِيتِى لِمُرِيدِى الطَّرِيقِ إِلَى اللَه تَعَالَى، وَ اللَه أَسأَلُ أَن يوَفِّقَكَ لِاستِعمَالِهِ؛ **این نُه چیز که می‌خواهم برای تو بیان کنم، این وصیت و سفارش من است برای کسانی که می‌خواهند به راه خدا بروند.**

این مسئله همان‌طوری که خدمت رفقا و دوستان عرض شد، بیانگر این مطلب است که ممکن است افرادی به ظاهر به زی اسلام و به مکتب اسلام و به نحله اسلام، خود را مزین کرده باشند و به حسب ظاهر در جهت مبانی شریعت حرکت بکنند ولکن به حسب واقع، مسیرشان مسیر الی اللَه نیست، بلکه

مسیر الی النار است. الان این قضیه به ذهنم آمد؛ یک روز خدمت مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در مشهد بودیم یک نفر برای دیدن ایشان آمده بود. فرد معروفی است معمم بود. از ایشان نصیحت می‌خواست، سفارشی می‌خواست، راجع به کارهایی که انجام می‌دهد، مسائلی که انجام می‌دهد. اهل بعضی از مسائل و ارتباطات و روابط اجتماعی بود و کارهایی انجام می‌داد. عبارتی که ایشان گفت خیلی برای من تکان دهنده بود گفت: آقا شب که می‌شود نمی‌دانیم لا ندری ا الی الجنة ام الی النار، امروز که بر ما گذشت مسیر ما به سمت جنت و بهشت بود یا به سمت آتش و جهنم بود. ایشان (مرحوم علامه) رو کردند به او گفتند: همین کفایت می‌کند، سفارش ما همین است.

یعنی همین که تو الان در تذبذب هستی، در تردید هستی، کفایت می‌کند که بروی و به فکر خودت باشی و از این شک و تردید بیرون بیایی. با گفتن لا ندری کار درست نمی‌شود. آدم بگوید لا ندری و چشمش را روی هم بگذارد و بگوید لا

ندری، لا ندری، نمی‌دانیم، نمی‌دانیم! خدا می‌گوید: خوب هم می‌دانی! خوب می‌دانی! می‌خواهی به تو نشان بدهم چطور می‌دانی؟! در فلان قضیه که حق را دیدی، چرا گذشتی؟ چرا گفتی مصلحت نیست؟ پس معلوم است خوب می‌دانی! در فلان مطلب که ظلم را دیدی و عدل را دیدی و در آنجا به خاطر منافع خودت صرف‌نظرکردی و چشمت را بستی، حالا ان‌شاءاللَه بالاخره یک جوری می‌شود! ها؟!

حالا اینجا می‌گویی لاندری؟ نمی‌دانی که آیا امروز ما به سمت بهشت بوده یا به سمت نار بوده! همه ما می‌دانیم.

ممکن است در تشخیص اشتباه کرده باشی، اشکال ندارد. بالاخره انسان بشر است، این مقدار را خدا می‌بخشد که انسان در تشخیص اشتباه کند. قصدش خیر است ولی اشتباه می‌کند. در همه چیز برای انسان‌پیش می‌آید. حالا فرض کنید که یک پزشک آمده می‌خواهد برای خدا درمان کند، اتفاقاً مریض می‌آید، تشخیص اشتباه می‌دهد، خدا کارش ندارد، مسئله‌ای نیست. نسخه اشتباه می‌دهد، دارو را عوضی می‌دهد، مسئله‌ای نیست. یا اینکه فرض کنید

که از انسان مسئله شرعی می‌پرسند و انسان در ذهنش این طور است، یک جوابی می‌دهد بعد معلوم می‌شود این جواب اشتباه بوده، باید برود عوض کند. نه اینکه بگوید اگر حالا بیایم به او بگویم به شخصیت من بر می‌خورد. می‌گویند ا! آقا جواب مسئله را بلد نبود. عوضی به ما گفت. می‌رفتی مطالعه می‌کردی، چرا آمدی جواب دادی؟! گاهی اوقات اتفاق می‌افتد. اینکه خیلی مسئله مهمی نیست. ما که امام زمان نیستیم، ما که معصوم نیستیم. چه‌بسا اتفاق می‌افتد برای یک شخص، یک مجتهد [که] در صبح یک نظریه دارد در شب نظرش عوض می‌شود، مسئله به این کیفیت است، و آن کسی که هیچ‌گاه در او تغییر پیدا نمی‌کند و عصمت مطلقه دارد، فقط معصومین هستند، فقط آنها هستند که مسئله‌شان به حدس و گمان نیست. این مطلب را تا حدودی بنده در جلد دوم (اسرار ملکوت) توضیح داده‌ام، رفقا به این قسمت خیلی دقت کنند آنجا را خوب مطالعه کنند خیلی دقیق، تا اینکه یک قدری یک قدری از بسیار از بسیار از بسیار از بسیار آنچه

که خداوند برای امام علیه‌السّلام و وضعیتش و شخصیتش تقدیر کرده است ما هم آشنا بشویم و ببینیم چه خبر است. آن‌وقت بفهمیم امام رضا که فرموده: تمام عقول شما برای رسیدن به مقام ما، همه اوهام است، بفهمیم حضرت چه فرموده است، منظورشان چیست.

فقط معصوم است که می‌تواند کلامش مهر عصمت بخورد و در این مسئله فرق نمی‌کند. البته در همان‌جا هم توضیح داده شده آن ولی الهی که از مقام نفس و اسماء و صفات گذشته باشد و به مقام طهارت رسیده باشد و نفس او با نفس امام حی و امام زمان علیه السّلام متحد شده باشد، نه هر دوغ فروشی و لبوفروشی با این شرایط، او از همان منشأ و مبدأ و سرچشمه امام علیه السّلام ارتزاق می‌کند و کلام او کلام اوست. این شخص فقط و در کلام او دیگر خطایی راه ندارد. این کجا پیدا می‌شود؟! دیگر حالا که همه شدند عارف و همه شدند علمای ربانی!

این قضیه اشتباه برای همه پیدا می‌شود، این اشکال ندارد. آنچه که مهم است این است که انسان وقتی‌که نسبت به یک عملی و نسبت به یک کاری

می‌خواهد اقدام کند حداقل در وجدان خود و در ضمیر خود نسبت به آن مسئله اطمینان و آرامش داشته باشد و از حجت شرعی در نزد پروردگار برخوردار باشد، آن وقت اقدام به این مسئله ایراد و اشکالی ندارد، گرچه اشتباه هم باشد، گرچه خطا هم باشد. در اینجا این مسئله به این کیفیت است.

امام علیه السّلام می‌فرمایند: من به نُه چیز سفارش می‌کنم که این سفارش، وصیت من است برای کسانی که می‌خواهند به راه خدا بروند. ممکن است یک شخص نماز بخواند، نماز ظاهری، نمازش هم درست باشد. ولکن این نماز هیچ او را به سمت و سوی خدا نکشاند. ممکن است شخصی روزه بگیرد و از نقطه نظر ظاهر، رعایت احتفاظ بر صحت روزه را داشته باشد و از مفطرات روزه احتراز و دوری کند، ولی این روزه به‌اندازه سرسوزنی برای او ارزش نداشته باشد. هر روز به همان کارهایی ادامه بدهد که در غیر ماه رمضان آن کارها را می‌کرد. روش خود را در ماه رمضان تغییر ندهد. در صحبت، در مشی، در منهاج خودش، در راه خودش و در

افعال خودش به همان کیفیتی باشد که در سایر ایام به همان نحوه و به همان منهاج و به همان طریق و به همان وضعیت با مردم ارتباط دارد و با خود ارتباط دارد. فقط روزه‌ای گرفته است برای رفع تکلیف نسبت به وجوب روزه ولکن هیچ آثاری بر او مترتب نمی‌شود. همین‌طور حج انجام می‌دهد، حج او خالی از روح و نور و صفا و انبساط است. زکات می‌دهد، خمس می‌پردازد. تمام اینها برای مسائل عادی و بدون وجود مسائل ماورای آن، بدون وجود مسائل حقیقی که در پشت این مسئله قرار دارد، به این اعمال می‌پردازد. یا اینکه خودش مبلغ دین است ولکن هیچ نصیبی از این تبلیغ برای او حاصل نمی‌شود مگر بُعد از خدا و دوری از خدا و وارد شدن در عالم نفس و ظلمات اهوای دنیه و شهوات نفسانیه.

در همه مراتب، شیطان کمین کرده است و دام برای ما گسترده است. هر کسی به همان وضعیتی که دارد و به همان موقعیتی که در مقام اسماء و صفات دارد. یعنی همان‌طوری که انسان به واسطه صفتی، فعلی از او سر می‌زند و به واسطه اسمی، عملی از او

صادر می‌شود و تمام این افعال و اعمال ما منشأش، وجود اسماء و صفاتی است که در ماست و به واسطه آن اسماء و صفات منشأیت برای بروز و ظهور اشیاء خارجی خواهند بود، شیطان در همان مرتبه اسم و در همان مرتبه صفت، دام خودش را در همان‌جا گسترده است، در همان‌جا! در همان وضعیت، این دام را می‌گسترد.

به خود آن علم کاری ندارد. به خود آن صفت کاری ندارد. به جود و بخشش کاری ندارد. به علم و کتابت و نویسندگی و تبلیغ و صحبت و اداره امور مردم، به او کاری ندارد. به شجاعت و رشادت کاری ندارد. به انفاق و از خودگذشتگی کاری ندارد؛ یعنی به آن فعل خارجی که از انسان سر می‌زند، نسبت به او کاری ندارد. می‌آید آن عمل خارجی را در راستای نفس، سوق می‌دهد و حرکت می‌دهد، به این کار دارد.

در کنار علم، خودیت و انانیت و منیت را می‌آید قرار می‌دهد، در کنار جود، شهرت و تحسین مردم و اجتماع را می‌آید قرار می‌دهد. می‌گوید هرچه

می‌خواهی بدهی به فقیر بده به من ارتباط ندارد، هزار تومان می‌خواهی به این فقیرکمک کنی صد هزار تومان می‌خواهی کمک کنی، من به این کاری ندارم، پنجاه هزار تومان می‌خواهی کمک کن. ولی به این کار دارم که وقتی داری می‌دهی چند نفر هم نگاه کنند، به این کار دارم! می‌آید اینجا دام را می‌گذارد! به میزانش [کار ندارد.] به این کار دارد که شخص، این هبه و بخشش را از ناحیه او ببیند، اما اگر می‌خواهد به یک فقیری کمک کند و آن فقیر نباید مطلع بشود، آن مستمند، آن نیازمند، حالا فقیر هم نباشد نیازمندی هست، صاحب حاجتی هست، به حسب ظاهر نباید مطلع بشود، می‌تواند این را از یک طریقی بدهد، از طریق خواهر او بدهد، از طریق پدر او بدهد، از طریق برادر او بدهد، از یک طریقی که او متوجه این هبه نشود تا اینکه فردا در روی او احساس شرمندگی و خجالت بکند، می‌آید شیطان در همین‌جا! می‌گوید نه! چرا می‌خواهی به حساب دیگری بگذارد؟! باید به حساب تو بگذارد! می‌آید اینجا دام را در کنار این صفت قرار می‌دهد.

تمام این اوصاف و تمام این اسماء، نازله از اسماء

و صفات کلیه پروردگار است. یعنی اگر برای شما حالت جودی پیش آمد و به فقیر و مستمندی کمک کردید، باید بدانید که در آن موقع مشمول ظهور و بروز صفت جود و بخشش پروردگار شده‌اید، و الّا از کسیه خاله‌مان نیاورده‌ایم! الان که داریم بخشش می‌کنیم، چون مشمول و در تحت این جریان نزول صفت جوادیت مطلقه و جود مطلقه پروردگار شده‌ایم الان دست به جیب می‌بریم، ها؟! از منزل عمه‌مان که این حالت را نیاورده‌ایم!

آن صفت، وقتی‌که تنازل می‌کند شما دست در جیبت می‌بری، همین‌جا شیطان می‌آید و کنار این وصف دامش را می‌گذرد، همین بغل! ها! متوجه باشیم که این دفعه در موقع انفاق دلمان را خوش نکنیم که انفاق کردیم، باید به این خوش باشیم که در دام بغل این وصف افتادیم یا نیفتادیم؟ این را باید بپاییم، این را باید در نظر بگیریم، این را باید متوجه باشیم. نه اینکه برداشتیم پنجاه هزار تومان دادیم! پنجاه تومن چیست؟! از یک جایی دیگر آمده به یک جایی دیگر رفته، هنری نکردیم. وقتی‌که شخص

می‌آید و با این جهت به شخص پول می‌دهد، کمک می‌کند، می‌خواهد به او نفعی برساند، می‌خواهد مشکلی از او حل کند، می‌خواهد دردی را دوا کند، می‌خواهد قضاء حاجتی بکند، اینها همه به جای خود درست، ولیکن همراه با این مسئله، آن جهت را باید در نظر بگیرد که این حالتی که الان برای تو بوجود آمده، این از کجاست، مبدأش کجاست، منشأش کجاست، در کجا این قضیه تقدیر پیدا کرده و الان به واسطه تو دارد اجرا می‌شود؟ در کدام پرونده این مطلب نوشته شده و الان واسطه اجرایش تو هستی؟ آیا خودت هستی یا از جای دیگر است؟ این را باید بپاییم، این را باید ما متوجه باشیم. همین جا شیطان می‌آید در کنار این، دام می‌گذارد.

در همه موارد و در همه امور، مسئله همین است. در صحبت کردن و در تبلیغ کردن، شیطان به اینکه چه می‌گویی کاری ندارد، حالا هرچه می‌خواهید شما بگویید، فحش بدهید مردم بیرونتان می‌کنند، کلام زیبا بگویید مردم از شما استقبال می‌کنند، این دیگر مربوط به خودتان است به این کاری ندارد. به این کار دارد که این مطلبی را که الان می‌گویی و این

کلامی را که می‌گویی، این توضیحی را که می‌دهی، این تبیین مطالب و مسائل قابل توجه و اهمیت را که الان داری انجام می‌دهی و این‌طور مورد استقبال افراد و مخاطبین و جامعه قرار می‌گیرد، این برای خودت هست ها! کس دیگری نمی‌تواند این کار را بکند ها! این دام را می‌آید در همین‌جا قرار می‌دهد. یک ساعت صحبت می‌کنی، این‌قدر به خدا نزدیک نمی‌شوی، به اندازه سرسوزنی به خدا نزدیک نمی‌شویم، چرا؟ چون در آن دام افتادیم. باید این مسئله را متوجه بشویم آن کسی که الان این جاذبه را در صحبت قرار داده است و این استقبال را در افراد قرار داده است، یک روز همین فرد بر می‌گردد و همین مردم تغییر مسیر می‌دهند. و به اندازه‌ای این مسئله ساده و بسیط است که انسان در حیرت می‌ماند.

برای خود بنده بسیار مواردی اتفاق افتاده، یعنی مواردی اتفاق افتاده که دیگر مانند این چراغ جای انکار نیست که: نه استقبال افراد از انسان به واسطه ماست و نه ادبار افراد را می‌توان روی آن حساب باز

کرد. هیچ‌کدام! انسان باید راه خودش را برود و تکلیف خودش را انجام بدهد. تا اینجا برو از اینجا به بعد دیگر نمی‌خواهد بروی، بایست! همین. بیش از این مقدار دیگر نیست.

چندی پیش یک نفر آمده بود و گفت: فلانی راجع به شما این طور می‌گوید، فلان می‌گوید، یک مسئله خیلی پیش پا افتاده بود. من دیدم نه، این مسئله صحیح نیست و مطلب به یک نحو دیگری است. گفتم: نه مسئله این‌طور است. گفت: رفتم گفتم، قبول کرد. ولی از آنجایی که نمی‌خواست حرفش را پس بگیرد، روی حرفش ایستادگی کرد و منجر به یک مسائل و مطالبی شد. تمام آن رفاقت‌های سی چهل ساله، همه اینها با یک مطلب، همه رفت! رفت که رفت که رفت! گفتیم: وقتی قرار بر این است که افراد استقبالشان به این آبکی باشد، روی استدبارشان هم دیگر نمی‌شود حساب باز کرد! وقتی آن روی خوش نشان دادن مردم، این قدر و افراد ... البته نه همه، اینکه نمی‌شود حکم کلی کرد. ولی به‌طور کلی انسان مسئله را باید دریابد تا اینکه در مواردی که با این قضایا روبرو می‌شود، خیلی جا

نخورد، خیلی برایش نامأنوس نباشد. از این مسائل زیاد است، از این مسائل اتفاق می‌افتد. این‌قدر برای انسان اتفاق می‌افتد که به اصطلاح دیگر پوست کلفت می‌شود! نه در رو آوردن و نه در پشت کردن، هیچ‌کدام برای انسان تفاوتی ندارد.

اینها همه باید انجام بشود، باید این مطالب به وجود بیاید، باید این مسائل به وجود بیاید تا ما این مطلب امام علیه السّلام را بفهمیم. این مسئله را باید متوجه بشویم که نه، اصلًا این مسئله به این کیفیت نیست. نمی‌دانم این مطلب را برای رفقا عرض کرده‌ام یا نه؟ یک وقتی من از قضایا و خیلی از مطالبی که اتفاق افتاده بود خیلی ناراحت بودم، خیلی برایم بی‌توقعی بود. بی‌توقعی نه از این نظر که چرا خیلی‌ها نسبت به من این موضع را گرفتند، بی‌توقعی از اینکه این مطالب به این واضحی و آشکاری را که اگر به گوش حمار بگویی می‌فهمد، چرا قبول نمی‌کنند؟! این خیلی عجیب است! یک وقتی به یک بنده خدایی آمده بود به او گفتم این مطالبی را که من می‌گویم اگر در گوش حمار گفته بودم فهمیده بود!

یعنی این‌قدر مسئله روشن است. ولی ما می‌بینیم که نه! وقتی بنا بر این است که پذیرفته نشود، به همین مسئله و همین مصیبت گرفتار می‌شویم من خیلی از این قضیه ناراحت بودم، آخر چطور می‌شود؟ چه جور می‌شود؟ آن سوابق، آن مطالب، آن رفت و آمدها، آن ارتباطات، آن فدایت شوم‌ها، اینها همه کجا رفت؟! اینها همه چه شد؟! آن تعاریف، آن تعابیری که حالا ما لایقش بودیم یا نبودیم، قطعاً نبودیم، ولی بالاخره تو می‌گفتی یا نمی‌گفتی؟ خودت می‌گفتی! ما که در دهانت نگذاشتیم! خودت می‌گفتی که این‌جور، خودت این تعبیر را می‌آوردی، خودت این عبارت را بکار می‌بردی، خودت این کلام را استفاده می‌کردی! آن‌وقت الان صد و هشاد درجه آن طرف، و نه تنها به‌طور کل همه آنها فراموش شده، بلکه حالا اگر آنها را نمی‌گویی، اقلا در حد عادی هم برخورد بکن! نه اینکه یک مرتبه در این نقطه مقابل و متناقض با این مسئله بخواهد قضیه قرار بگیرد. این خیلی مطلب عجیبی است.

خیلی از این مسئله نه اینکه ناراحت باشم، یعنی بی‌توقعی‌ام بود. مثلًا چطور می‌شود، آخر اینها انسان

هستند دیگر، بشرند، انسانند، عقل دارند، فهم دارند، علم دارند، بی‌سواد که نیستند، در مسائل و در روابط چطور دقیقند. اما در این گونه قضایا این‌طور مهمل و این‌طور بی‌اعتنا هستند! البته این قضیه برای حدود دوازده سال یازده سال پیش بود همین‌طور نشسته بودم که یک مرتبه یاد کلام مرحوم آقا افتادم که فرمودند فلانی یک مسئله‌ای را به من مطرح کردند به فکر خودت باش و به این اقبال افراد نسبت به ما، دل خوش مکن! خیلی برایم عجیب بود. آنجا یک مرتبه من این را فهمیدم که آن حرفی که آن روز ایشان به من زد برای الان است. حالا فهمیدی؟ حالا به حرفمان رسیدی؟!

آن موقع من این حرف را نمی‌فهمیدم. آخر چطور ممکن است، می‌آیند، سلام، صلوات، بفرمایید، آقا وارد می‌شدند، همه از مجلس بلند می‌شدند. ایشان قابلیت این مطالب را هم داشتند اما نه بنده که رفقا واقعاً من را شرمنده می‌کنند. من بارها خدمت رفقا عرض کرده‌ام: واقعاً رضایت من و خوش من این است که بلند نشوید. دیگر خودتان

می‌دانید، من آنچه را که در دلم هست گفتم و صلاح هم در همین می‌دانم که هرچه این مسائل و این مسائل اضافی و اینها زدوده بشود و خالص‌تر باشد، آن وضعیت بهتر است، مجلس بهتر است. چرا انسان کاری را انجام بدهد که شیطان بیاید و در نفس انسان رسوخ بکند و رخنه کند و برای انسان مشکل ایجاد کند؟ ما که معصوم نیستیم و بَری از خطا و اشتباه و اینها نیستیم. حالا آن مسائلی که پیش می‌آمد و حضرت آقا آمدند، مرحوم پدرمان. خُب افراد نسبت به ایشان چه و چه ... ولی اینهایی که در همان موقع بودند، در همان وضعیت بودند، می‌آمدند ما اینها را می‌دیدیم، برای ما خیلی عجیب بود، خیلی عجیب بود که ایشان دو سه بار این مطلب را در لفافه به من گفتند و بعد وقتی دیدند ما نمی‌فهمیم دیگر به صراحت آمدند و گفتند. در همان شش ماه قبل از فوتشان بود که در یک قضیه‌ای اتفاق افتاد، ایشان این قضیه را به من گفتند. خیلی ایشان صریح بود ولی باز برای ما جا نمی‌افتاد.

انسان باید بعضی از مسائل را خودش برسد. یعنی هرچه مطالعه بکند و هرچه به او بگویند،

بعضی مطالب ادراکش درک غلط است، درک نگوید، ادراک بگویید ادراک مسئله مشکل است، باید برای انسان این قضیه وجدانی باشد، محسوس باشد، ملموس باشد تا اینکه بفهمد و راه را بیابد و بتواند مسیر خود را عوض کند. با خواندن نمی‌شود، البته کمک می‌کند و خدا هم برای انسان پیش می‌آورد. و از این مسائل هم برای هم ما و هم برای شما اتفاق می‌افتد، خیلی شاید برای شما بیشتر از من در زندگی اتفاق بیفتد که انسان متوجه این اعتباریات بشود.

آن موقع من یک‌مرتبه متوجه کلام ایشان شدم که عجب! چطور ایشان آن موقع این مطالب را به من فرمودند و مرا متوجه کردند که مواظب باش در مسیر خودت، روزی به نقطه‌ای خواهی رسید که هرچه بگویی نمی‌پذیرند از تو! هرچه بگویی قبول نمی‌کنند! عجیب است ها! یعنی من می‌گفتم دو دو تا، می‌شد شش تا! یعنی واقعاً مسئله این‌طور است، نمی‌خواهم اغراق و افراط در تعبیر کنم. واقعاً مطالب، مطالب دو دو تا چهار تا، می‌شد دو دو تا پنج

تا! همین است! می‌خواهید بخواهید، نمی‌خواهید نخواهید! انسان دیگر با یک همچنین فردی چه بکند؟ باید بگوید خداحافظ شما دیگر! چاره‌ای نیست. یعنی راه دیگری وجود ندارد. هیچ روزنه‌ای دیگر وجود ندارد.

حافظ در دستم بود، علیه الرحمة، خدا رحمتش کند، واقعاً عجیب بود و عجیب کتابی دارد! واقعا عجیب! در حیاط نشسته بودم، تفأل زدم به حافظ، این شعر آمد:

غمخوار نباید شد از طعن حسود ای دل *** شاید که چو وا بینی خیر تو در این باشد.

گفتم: بفرما! این هم جناب خواجه که می‌گویند، لسان‌الغیب همین است دیگر! خیلی عجیب. این شعر وقتی آمد یك آب سرد گوارایی بود که بر سر ما ریخت و فهمیدیم که بابا! نه آمدنشان آمدن است، نه رفتنشان رفتن است، نه سلام علیکشان سلام علیك است، هیچ! وظیفه‌ات است برو انجام بده، گفتند بگو، نگفتند نگو، دیگر نگو، دیگر تمام شد و رفت! و بعد هم به من گفتند دیگر نگو، دیگر این مقدار مطلب کفایت است.

گفتیم بسیار خوب! ... إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِها مَنْ تَشاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشاءُ ... الأعراف، ۱۵۵ مسئله از این باب است. و خیلی واقعاً عجیب است، چطور این بزرگان این مطالب را می‌آیند و برای انسان بیان می‌کنند و حقایق را برای انسان روشن می‌کنند و به انسان آرامش می‌دهند، اطمینان می‌دهند و راه انسان را باز می‌کنند و نسبت به مسائل و قضایا ... این قضیه است، یعنی مسئله این است که انسان باید در حدود تکلیف عمل بکند، ولی دیگر بقیه‌اش در اختیار او نیست.

امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند که باید انسان عملی را که انجام می‌دهد مواظب آن دام باشد، مواظب آن حیله وحباکی که شیطان و ابالسه برای انسان در کنار این اسم قرار داده‌اند باشد. باید مواظب این قضیه باشد. پس بنابراین چنانچه خود شیطان سوگند یاد کرده است که قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ص، ۸۲ قسم به عزت و جلالت، یعنی به مقام عزت قسم خورده است که این مقام عزت خیلی عجیب است که این شیطان چرا باید به

عزت قسم بخورد؟ تمام این مسائل شیطان همه به جهت این است که عزت پروردگار اقتضای ورود حریم نامحرم را نمی‌کند. عزیز کسی است که در محیط خودش متفرد است و مانع از ورود غیر است. شخص عزیز به کسی می‌گویند که در حریم او کسی نمی‌تواند وارد بشود. در نفس او نمی‌تواند رخنه کند، این شخص عزیز است. بواسطه اوصاف کمالیه‌ای که دارد دیگران را شریک در این اوصاف قرار نمی‌دهد.

امام علیه السّلام مقام عزت دارد، یعنی چه؟ امام حسین چرا عزیز بود؟ چرا مقام عزت داشت؟ چون هر کاری کردند که در قلب او وارد بشوند نتوانستند. حکومت به حضرت می‌خواستند بدهند قبول نکرد، سلطنت قبول نکرد، تهدید به مرگ کردند قبول نکرد، زن و بچه‌اش را گفتند اسیر می‌کنیم، باز نتوانستند نفوذ و رخنه ایجاد کنند. می‌خواهید اسیر کنید بروید اسیر کنید! من از راهم بر نمی‌گردم. حالا تهدید می‌کنید به اینکه خودت را می‌کشیم؟ بیاید بکشید! تهدید می‌کنید که زن و بچه‌ات را اسیر می‌کنیم؟ هر کاری می‌خواهید بکنید! نمی‌توانید در

قلب من راه بوجود بیاورید، نفوذ کنید، روزنه باز کنید. هر کاری می‌خواهید بکنید تا جلو و مادون قلب من است. من در مقام عزت و در مقام ظهور کبریائیت حق مستغرق هستم، این را می‌گویند عزیز.

شیطان می‌گوید: فَبِعِزَّتِک و در این لطائفی است که اهل ادب و اهل فضل می‌فهمند. قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ص، ۸۲ همه را گمراه می‌کنم إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ص، ۸۳ همه را گمراه می‌کنم یعنی چه؟ یعنی در هر مرتبه از مراتب اسماء و صفات تو که می‌خواهد در بنده تو تجلی کند، در همان‌جا می‌آیم در بغلش یک دام می‌گذارم. من هم می‌گویم: حاجی شریک! ما آمدیم اینجا. وقتی‌که می‌خواهد مقام جود تو ظهور پیدا کند می‌آیم در کنارش دام می‌گذارم. مقام عطوفت و رحمت تو، می‌آیم در کنارش دام می‌گذارم. مقام علم تو، می‌آیم در کنارش دام می‌گذارم. مقام هدایت و ارشاد تو بواسطه تألیف، بواسطه بیان، قلم و بواسطه عمل نحوه عمل، می‌آیم در کنارش دام می‌گذارم. ارشاد می‌شود ارشاد نفسانی، هدایت می‌شود هدایت

نفسانی.

یک کسی بود اینجا صحبت می‌کرد، فرد معروفی هم هست، وقتی‌که صحبت می‌کرد، من یک وقتی یک جایی بودم صحبتش را می‌شنیدم، خیلی از اینکه انسان باید متواضع باشد، چه باشد، با همه خلیق باشد، خیلی داد سخن می‌داد، خیلی هم معروف بود. در یک سفر عتبات که ما بودیم، دیدم این شخص آمده البته او که من را نمی‌شناخت من هم ندیده بودم ایشان را، عکسش را دیده بودم دیدم یک نفر آمد به ایشان یک اشکال کرد که آقا شما ... آن‌چنان به او پرخاش کرد که آقا به تو چه مربوط است که بیایی با ما این مطالب را بگویی! عجب این حرفهایت فقط برای تلویزیون بود؟! ببینید! همین‌جا شیطان می‌آید یک دام می‌گذارد بغل صحبت. خودت که هستی؟ همین صحبت کردن، حرف خوب است، آن حرف خوب هم برای تو نیست، کتاب برداشتی خواندی داری می گویی. مثل اینهایی که من دارم می‌گویم خدمت رفقا، مطالبی که از بزرگان شنیده‌ام، از کتاب خوانده‌ام، چیزی از خودم ندارم، حالا بیایم افتخار کنم و موجب ترفع برای اینکه مسئله‌ای مطرح

می‌شود! هر مطلب خوبی هست برای بزرگان است و اگر هم خطا و اشتباه است ما جایزالخطا هستیم.

هر مطلبی از مقام وصف و مقام اسم که بخواهد ظهور پیدا بکند، می‌بینیم شیطان در کنارش یک دام گذاشته. او را باید مواظب بود، متوجه او باید بود. نه اینکه انسان نسبت به خود آن فعل و خود آن عمل نگران باشد. باید نگران این باشد که این صورت شفافیت و حالت صاف‌گونه‌ای که از ناحیه پروردگار به‌طور شفاف و به‌طور زلال و بدون آمیختگی با الوان و با رنگ‌های نفس دارد تنازل پیدا می‌کند، همان‌طور شفاف بیاید و بروز خارجی پیدا کند. رنگ نخورد، قاطی نشود، در نفس ... چون او که می‌آید، آن ظهور می‌آید و از دریچه او به خارج خروجی پیدا می‌کند، ظهور پیدا می‌کند، بروز پیدا می‌کند. ولی هرچه می‌گذرد این داخل می‌گذرد. می‌آید در اینجا رنگ می‌خورد و بعد بیرون می‌آید. درست مثل آب گوارا و صاف و زلال کوهستان که وارد می‌شود در جوی‌ها، می‌آید به یک معبری می‌رسد، آن معبر، معبر متعفنی است، لاشه‌ای در آن معبر افتاده است،

عفونتی در آن معبر وجود دارد، آب آلوده‌ای در آن معبر وجود دارد، این آب صاف که می‌آید و به آنجا می‌رسد متوقف نمی‌شود، بالاخره از آن لوله خارج می‌شود. ولی دیگر با آن قبلش فرق می‌کند. به میزان عفونت و آلودگی این معبر، شما می‌بینید رنگش تغییر پیدا کرد، از طعم و رایحه آن آب ... که رایحه‌ای اصلًا ندارد، شما تا حالا آب را دیده‌اید که چه رایحه‌ای دارد؟ هر آبی شما در نظر بگیرید یک رایحه‌ای دارد. آب سیب یک رایحه‌ای دارد، آب خربزه یک رایحه‌ای دارد، آب هندوانه یک رایحه‌ای دارد. ولی آب تنها و صاف هرچه بو کنید، بو ندارد. این همان است. آن زلالیت و روشنی و بدون بو و طعم بودن این آب تغییر پیدا می‌کند به یک آب متعفن برحسب شدت آن معبری که الان از او دارد عبور می‌کند و بیرون می‌آید.

نفس ما هم همین‌طور است. تمام افعالی که دارد از ما بروز و ظهور پیدا می‌کند همه اینها بروز و ظهور اسماء و صفات حضرت حق است که دارد وجود خارجی پیدا می‌کند. چه از مؤمن چه از کافر، چه از صالح چه از طالح، چه از شخص صحیح و چه از

شخص سقیم. تمام اینها بروز و ظهورات هستند همه اینها، منتها وقتی‌که آن صفت و آن اسم از آن عالم مبدأ و ذات نزول پیدا می‌کند، در این نفس که قرار می‌گیرد باید ببینیم چه ظهوری پیدا می‌کند. یک قدرت پیدا می‌کند در دستان حضرت ابالفضل دشمنان را از بین می‌برد، یک قدرت پیدا می‌کند در دستان شمر و یزید، پسر پیغمبر را شهید می‌کند. هرچه هست در اینجا اتفاق می‌افتد. یعنی این وضعیتی که برای انسان حاصل می‌شود از عالم بالا با دام شیطان و بدون دام شیطان، این وضعیت، ظهور خارجی و بروز خارجی است که ما می‌بینیم. این مسئله است.

بنابراین امام علیه السّلام می‌فرمایند این نُه وصیتی که من می‌کنم اینها برای کسانی است که می‌خواهند به آن دام نیافتند، نه اینکه اصلًا کار انجام نمی‌دهند. همان شمر و یزید در همان وقتی‌که امام حسین را داشتند شهید می‌کردند، همان موقع اینها نماز هم می‌خواندند! همین یزید مگر امام جماعت مسجد نبود؟ مگر شمر نماز نمی‌خواند؟ شمر در

کوفه یکی از ائمه جماعات بود! افراد به او اقتدا می‌کردند. بسیاری از موارد که امام جماعت مسجد نمی‌آمد مردم به همین شمر اقتدا می‌کردند! شماخیال نکنید این یک آدمی بوده که سر و وضعش به یک کیفیتی بوده. نه، مورد توجه مردم بوده، مورد استقبال مردم بوده، منتها کسی چه می‌دانسته که در این درون او چه خبر است. چه می‌دانسته است فردی که ضمیری آلوده و متعفن دارد و این ضمیر آلوده و متعفن تا به آنجا پیش می‌رود که حتی حاضر است دستان خود را به خون فرزند پیامبر آلوده کند. این حرف‌ها را که می‌داند؟ بعد معلوم می‌شود، بعد در کربلا مشخص می‌شود وقتی کسی نمی‌تواند بیاید امام حسین را شهید کند شمر می‌تواند. این‌قدر این قسی است و این‌قدر این متعفن است و این‌قدر این ناپاک است ناپاکی هم درجه دارد که فقط این یک همچنین قدرت و جرأتی پیدا می‌کند برای اینکه سیدالشّهدا را به شهادت برساند. این حرف‌ها را که می‌داند؟ این همان است که نماز می‌خواند، روزه می‌گرفت، در کوفه مردم از او مسائل می‌پرسیدند. همین عمر سعد در مسجد کوفه می‌نشست و برای

افراد درس می‌گفت، محل مراجعه بود، امام جماعت بود. هر کسی که امام جماعت نمی‌شود، بالاخره باید یک صلاح ظاهری داشته باشد، یک ظهور و بروز خارجی باید داشته باشد.

این افرادی که آمدند در کربلا و به جنگ با سیدالشّهدا رفتند، تصور نکنید که اینها آدم‌های قداره‌کش و سر راه بگیر کوفه و اینها بودند. هر کدام اینها برای خودشان کسی بودند. از افراد صاحب عشیره بودند، مورد توجه بودند تا حکومت جائره توانست از اینها استفاده کند. تا آن حکومت توانست مردم را به واسطه اینها فریب بدهد. شما ببینید وقتی شریح قاضی می‌آید فتوای قتل سیدالشّهدا را می‌دهد، حالا اگر خود عبیداللَه می‌آمد فتوا می‌داد، مردم می‌گفتند برو پی کارت! تو کی هستی؟ تو که بابات معلوم است مادرت معلوم است! امام حسین هم که نسبش را تا آخر گفت قَد رَکزَنی بَینَ اثنَتَینِ بَینَ السِّلَّه وَ الذِّلَّة وَ هَیهَاتَ مِنَّا الذِّلَّة[1] **این زنازاده پسر زنازاده من را بین دو امر، مختار قرار داده است، یا ذلت را بپذیریم و یا مرگ را استقبال کنم، هیهات از**

---

[1] بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٩

اینکه ما بیایم دنبال ... مقام عزت ما کی اقتضا می‌دهد که بیاییم گول یک همچنین افراد انسان نمایی را بخوریم که هیچ بویی و شمیمی از انسانیت بر آنها نخورده. اینها این افراد بودند.

حکومت جائر و حکومت فاسد و حکومت ظالم برای اغوای مردم باید بیاید و متوسل به شریح قاضی بشود، تا مردم نگاه بکنند به آن عمامه‌اش، نگاه کنند به آن عبایش، نگاه کنند به آن ریش سفیدش که ده‌ها سال در مسند قضاوت بوده از طرف خلفا از زمان عمر و عثمان و زمان امیرالمؤمنین و زمان امام حسن همین‌طور ... چون امیرالمؤمنین می‌خواست خلعش کند مردم نگذاشتند. در میان مردم بوده و به حکومت مشغول بوده، به قضاوت مشغول بوده، به فتوا مشغول بوده. وقتی مردم بیایند نگاه کنند یک همچنین آدمی که قاضی‌القضاة است، واقعاً ما خودمان را جای مردم کوفه بگذاریم، تکان نمی‌خوریم؟ حالا ما الان بعد از هزار و چهار صد سال آمدیم راجع به این قضایا داریم نگاه می‌کنیم و همین‌طور سر تکان می‌دهیم و عجیب عجیب می‌گوییم. نه، واقعاً اگر خودمان را بگذاریم جای آن

افرادی که در آنجا هستند، سی سال به قدس و تقوای این دارد نگاه می‌کند و به زهدش. آن مسائل باطنی و شبکه‌های ابلیسی که در قلب این آدم منافق همین‌طور تنیده شده، آیا چشم داشتیم که آنها را ببینیم؟ نه! همه به این عمامه نگاه می‌کردیم، این عمامه هم یا سفید یا سیاه یا زرد یا قرمز است، بالاخره یک رنگی دارد. نگاه به عبا می‌کردیم، نگاه به این ریش سفید تا اینجا آمده می‌کردیم یا پایین‌تر ...

اینها همه چیست؟ اینها مسائلی است که برای مردم قابل توجه است. هرچه آن ظاهر ظاهر فریبنده‌ای‌تر باشد او به خدا نزدیک‌تر است. هرچه در صحبت رعایت تواضع بشود و سر پایین افتاده باشد این متواضع‌تر است. هرچه در مقام بذل و بخشش انفاق او بیشتر باشد این از خودگذشته‌تر است. هرچه در ارتباط با افراد از لینت و رعونت کلام بهره بیشتری بگیرد این فرد نزدیکتر است. اینها چیزهایی است که انسان در ارتباط با افراد می‌بیند. اما یک مرتبه یک قضیه نفسانی پیش می‌آید می‌بینیم

طرف بار زمین گذاشت! پس چه شد؟ چه شد این قضیه؟ یک امتحان پیش می‌آید می‌بینیم طرف جا خالی کرد، یک مسئله پیش می‌آید می‌بینیم یک موضع متفاوتی اتخاذ کرد.

در بسیاری از این موارد ... خیلی عجیب است، خیلی عجیب، چقدر واقعاً شیطان دقیق کار می‌کند، چقدر دقیق! شما خیال می‌کنید این شبکه‌هایی که می‌گذارد، این شبکه‌ها بیخود است؟ شبکه را می‌گذرد و بعد راه ورود در شبکه را هم نشان می‌دهد که این‌طور وارد شو، این‌طور برخورد کن، این عمل را انجام بده، این را بگو، این را نگو، اینجا سرت را پایین بنداز، اینجا لبخند بزن، آنجا بنشین گریه کن، گریه کن! آنجا حالت گریه برایت پیدا می‌شود، آنجا برو عزاداری کن، آنجا برو مجلس امام حسین تشکیل بده. همه اینها شبکه است و همه اینها دام است برای اینکه موقعیت ... چه می‌شود؟ یک سال بگذرد این مردم می‌گویند شما جلسه ندارید؟! مگر می‌شود؟! پرده بزنیم، سیاهی بزنیم، مجلس درست کنیم، مردم چه می‌گویند؟! می‌گویند این آقا خانه‌اش روضه ندارد. می‌گویند این آقا خانه‌اش عیدی وجود

ندارد، این چه آقایی است؟! فایده ندارد! اینها همه شبکه است. همه اینها دام است و باید انسان این دام را متوجه باشد. مردم می‌گویند، مردم برای عمه‌شان می‌گویند، خیلی راحت! مردم برای خاله‌شان می‌گویند. آقا شما چرا مجلس ندارید؟ شما یک مجلس دیگری شرکت کنید به من چیکار دارید؟ آقا مگر می‌شود؟ تکلیف داریم. به تو چه ربطی دارد؟ تو تکلیف مرا می‌فهمی یا من می‌فهمم؟ خیلی می‌شود راحت حل کرد! ولی انسان در این دام می‌افتد، در این مسائل قرار می‌گیرد.

امان از این وسواس مردم، امان از این وساوس و وسواس‌ها و این مسائلی که افراد می‌آیند و با انحاء مختلف و با اشکال مختلف و با رنگ‌های مختلف در دل نفوذ می‌کنند و آن دل صاف را آغشته می‌کنند با هواها و کم‌کم انسان می‌بیند، نه، بد نیست‌ها! یک مجلسی هم تشکیل دهیم، شب‌ها مجلس امام حسین است دیگر، امام حسین و عزاداری است، که می‌گوید بد است؟ این همه ثواب دارد، کسی که به اندازه ذره‌ای بر مصیبت فرزندم گریه کند رسول خدا

می‌فرمایند خداوند همه سیئات او را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد و درست هم هست. اما کدام گریه؟ گریه با اخلاص، گریه با خلوص، گریه‌ای که از روی شکستگی دل برای احضار نفس امام علیه السّلام در این قلب باشد. آن گریه، تمام سیئات را می‌شوید و پاک می‌کند کان لم یکن شیئاً مذکورا. بله همین است، واقعیتش هم همین است.

لذا باید ما متوجه این مسئله باشیم، باید برای عزای سیدالشّهدا شیعه اقدام کند. عزای سیدالشّهدا شعار شیعه است، بدون سیدالشّهدا شیعه‌ای وجود ندارد، صفر، با سایر افراد هیچ تفاوت نمی‌کنیم. منتها خلوص باید باشد. اخلاص نداریم مجلس عزاداری نیندازیم در خانه، تمام شد! بگذاریم یک مجلس دیگر. می‌خواهیم خرج کنیم بدهیم یکی دیگر خرج کند، یک رفیق دیگر. نگاه به نفسمان می‌کنیم، نفس چه می‌گوید؟ می‌گوید مردم خوششان می‌آید بیایند، بگویند منزل آقا فلان، منزل آقا فلان ... یا اینکه یک بنده خدایی هم می‌خواهد در منزلش روضه بیندازد، ندارد، مخارج ندارد. آهسته، نه اینکه در بوق و اینترنت بزنید که همه دنیا هم بفهمند. نه، قشنگ،

بدون اینکه کسی بفهمد برمی‌داری می‌گویی آقاجان، این را بگیر امسال مجلس عزاداری بگیر، من‌فقط می‌دانم و خودت، تمام. نه عیالت بفهمد که اگر بفهمد دنیا می فهمد! نه فرزندانت بفهمند و نه شریک و دیگر رفقا، هیچ‌کس خبر نداشته باشد. این می‌شود اخلاص، این می‌شود خلوص، این می‌شود برای خدا. برای خدا این است. به این راحتی! آن وقت شما برو در آن مجلس ببین چه حالی پیدا می‌کنی و برو در مجالس دیگر بین آن حال را در آنجا داری یا نداری. آن می‌شود دام، این می‌شود خدا، این می‌شود رحمان آن می‌شود شیطان، این می‌شود تقرب، آن می‌شود ابتعاد، دوری.

در همه قضایا، در همه مطالب همین است. باید عزداری کرد، شیعه باید عزاداری کند، باید در ایام محرم و صفر شیعه خود را عزادار نشان بدهد. در همه منازل، باید وضعیت منزل را به نحوی در بیاوریم که مسئله محرم وانمود باشد. سیاهی باید زده بشود، پرچم باید گذاشته بشود. البته نه آن مقدار زیاد که حالا دلگیر هم باشد و موجب دل‌گرفتگی

بشود، هر چیزی یک حدی دارد. آثار عزا و آثار ایام مصیبت اهل بیت باید از منزل نمودار باشد. از اول محرم که می‌شود تا آخر صفر، دیگر شیرینی در منزل وجود نداشته باشد، آجیل و از این مسائل وگز و اینها در منزل نباید بیاورید. هدیه‌ای که می‌خواهید ببرید اشکال ندارد، به دیدن مریض می‌خواهید بروید، به دیدن رفیق می‌خواهید بروید، هدیه می‌خواهید ببرید چه اشکال دارد فرض کنید میوه ببرید، ایراد ندارد. گز و شیرینی و سایر این چیزها بردن صحیح نیست.

یادم است یک روز در ایام شهادت حضرت صدیقه کبری بود در مشهد، یک نفر از افراد البته از دوستان و رفقا نبود آمد برای دیدن مرحوم والد، در آنجا با خودش گز آورده بود این طوری که یادم است گز آورده بود و داده بود و ایشان نبودند، داد به یکی از دوستان که در همان بیرونی در منزل بود. وقتی‌که داده بودند به مرحوم آقا و به ایشان اطلاع داده بودند، ایشان به همان شخص گفتند که این را ببر در جایی که هست، منزلی که هست، مهمانخانه یا هر جایی که هست ببر و به ایشان برگردان و بگو که امروز روز شهادت حضرت صدیقه زهرا بود و شما برای ما گز

آورده‌اید و من دیگر از شما هیچ هدیه‌ای را قبول نخواهم کرد البته شاید یک مسائل دیگری هم در پشت بوده. خود ایشان هم توصیه می‌کردند که وقتی ایام محرم و صفر هست نباید انسان اظهار شادی کند، برگزاری مجالس عقد اشکال ندارد، عقد در همیشه و در همه جا مطلوب است و به عنوان سنت پیامبر است. حتی شب عاشورا هم انسان می‌تواند عقد بخواند، عقد خواندن اشکالی ندارد، خیلی ثواب هم دارد و مستحب هم است. نه اینکه حالا خصوص شب عاشورا مستحب است نه، همیشه این مسئله استحباب دارد، منتها حالا آن امام حسین که شهادت پیدا کرد برای احیای سنن شهادت پیدا کرد. منتها عقد نباید همراه با این ظواهر ایام سرور و آثار ایام مسرور باشد. شیرینی نباید گذاشته بشود، گز و نقل نباید گذاشته بشود، بجایش میوه گذاشته بشود، چه اشکالی دارد؟ هیچ مسئله‌ای نیست و ایرادی ندارد.

شرکت در مجالس عزا در ایام محرم و صفر بسیار بسیار تأکید شده و بزرگان به این مسئله خیلی تأکید می‌کردند و کلامی را که ما از مرحوم آقا به یاد داریم

در این مسئله این است که سالک بدون توسل به سیدالشّهدا به مقصد نخواهد رسید. این مسئله یک اصل است. و تمام کسانی که برای آنها فتح باب شده است‌از طریق توسل به سیدالشّهدا بوده است و معاندینی که امروزه بحمداللَه کم هم نیستند و می‌آیند و اهل عرفان و معرفت را به دوری از ولایت دارند نسبت می‌دهند، ظاهراً آنها چشمشان را بر حقایق بسته‌اند و کورکورانه در دام شیطان گرفتار شده‌اند. آنها خبر ندارند که همین مرحوم حدّاد هر روز صبح بعد از نماز می‌آمد و می‌رفت اول حرم سیدالشهدا را زیارت می‌کرد، بعد می‌آمد حرم حضرت ابالفضل و بعد می‌آمد در منزل و صبحانه می‌خوردند. در ایام عاشورا بنده خودم در کربلا بودم و حالات ایشان را می‌دیدم صبح‌ها هر روز زیارت عاشورا خوانده می‌شد ایشان همین‌طور گریه می‌کرد، اشک از چشمانش می‌آمد، بی‌اختیار هم می‌آمد نه اینکه خودشان را به گریه بزنند، نه، نشسته صحبت می‌کند، یک‌دفعه همین‌طور دارد می‌آید. اینها همان‌هایی هستند که ضد ولایت هستند! ولایت را قبول ندارند!

واقعاً انسان وقتی‌که خدا او را از توفیقش بی‌نصیب کند به چه روزی می‌افتد و انسان مطالبی را از کسانی که باور ندارد می‌شنود. حالا یک وقتی یک کسی یک مطلبی را می‌گوید، از روی جهل و نادانی، ولی خدای ناکرده یک وقتی از روی عناد بخواهد مطلب انجام بگیرد به هر میزان که موقعیت انسان خطیرتر است، اثرش خطرناک‌تر و قارع‌تر و کوبنده‌تر است. این را باید بدانند، آنهایی که دارند با این مسیر مبارزه می‌کنند باید بدانند که با دم شیر دارند بازی می‌کنندها! مواظب باشند که یک مرتبه غیرت الهی اگر تجلی کند نه دیری می‌ماند و نه دیاری می‌ماند. به یک باره چنان آبرو را می‌برد که تمام آنچه را که از سالیان سال ذخیره کرده‌اند همه بر باد فنا و هَباءً مَنْثُوراً خواهد شد. خلاصه در این حریم با دم شیر نباید بازی کرد. چیزی را که نمی‌دانید راجع به آن صحبت نکنید، بروید به همین مسائل عادیتان بپردازید، به همین درس و بحث‌ها بپردازید، از مطالبی که خبر ندارید نگویید و در این حریم دخالت نکنید که این حریم، حریم غیرت

خداست و باید از اینجا پرهیز کرد. علی‌کل‌حال اینها این مسئله را خبر ندارند.

در مجالس عزای سیدالشّهدا همه باید به یک نحوه بنشینند. بالا و پایین مجلس نباید داشته باشد، نمی‌دانم یک جا تخت بگذارند و یک جا تشک بگذارند، برای افرادی که متشخص هستند تشک می‌گذارند، بعضی مجالس هست دیده‌ام در همان زمان سابق هم بوده، در کنار مجلس صندلی می‌گذاشتند، یک عده انگار زمین میخ داشت برای آنها که نمی‌توانستند بنشینند روی زمین، سی تا صندلی می‌گذاشتند و آنها روی صندلی می‌نشستند و سایر افراد، بیچاره‌ها، مردم، مظلوم‌ها، بندگان خدا روی زمین می‌نشستند و همان‌جا عزاداری می‌کردند. این صحیح نیست. باید همه افراد یکسان باشند. در مجلس امام حسین همه باید به یک نحوه بنشینند. اگر برای همه فرش هست برای آنها هم باید فرش باشد، اگر برای همه تشک است آنجا هم برای آنها آن‌وقت اشکال ندارد. صندلی گذاشتن غلط است و صحیح نیست.

این مجلس، مجلسی نیست که اعتبار و شخصیت

بردارد، این مجلس، مجلسی است که باید در آن صفا و اخلاص به منصه ظهور برسد. کجای کار هستیم ما؟! تا کی در بند این مسائل و این تخیلات و اعتباریات‌هستیم؟! وقتی‌که سینه‌زنی می‌شود همه باید سینه بزنند برای سیدالشّهدا. نه اینکه بعضی‌ها بزنند بعضی‌ها همین‌طور بیر بیر نگاه کنند! نه، همه در این قضیه فرق نمی‌کنند. مردم عادی و اهل علم و آن کسانی که غیر اهل علم هستند از سایر مناصب و از سایر شخصیت‌ها، همه باید سینه بزنند. حالا چون فرض کنید که بنده رئیس فلان مسئله شده‌ام باید همین‌طور بنشینم مثل چوب نگاه کنم؟! نه! شما هم در این محفل و در این مجلس با بقیه تفاوت نداری، حالا بیرون هر چه هستی باش!

اینجا که آمدی، تمام آن اعتبارات رفته، گرچه با این اعتباراتت آمده‌ای، اصلا قیافه‌ات هم پیداست، از آن چشم‌هایت پیداست. با خودت آن میز ده تنی را ده تن که شاید اغراق باشد، دو تن، سه تن که پشتش می‌نشینی با خودت آورده‌ای در مجلس امام حسین. منتها افراد نمی‌بینند، زرنگ‌ها می بینند، رندها دارند

می بینند که تو الان روی همان میز هستی، الان پشت همان میز هستی، فرض کنید که مسجدت را با خودت برداشتی آورده‌ای در این مجلس سیدالشّهدا، با همه آن گنبد و مناره‌اش! عجیب است ها! که این مجلس چقدر گنجایش دارد که هر کسی که وارد می‌شود با همه آن حواشی، همه وارد می‌شوند و همه جا می‌گیرند. این آقا با میز و کرسی و دفتر و دستک آمده با سیصد چهارصد متر جا آمده اینجا، آن آقا با مسجد و محراب و مناره‌ها آمده، آن آقا با مطب و مریض‌ها و فلان آمده، آن آقا با دفتر و فلان و آن آقا با تجارت‌خانه و ... همه اینها آمده‌اند! نه آقا جان! اگر وارد مجلس سیدالشّهدا می‌شوید دم در اگر میزی داری از پشت میز بیا پایین، اگر مسجدی داری از مسجد بیا بیرون، اگر دفتر و دستکی داری همه بیا ... بدون رنگ، بدون تلوّن، بدون آغشته شدن به انانیت‌ها و به تخیلات دست‌وپاگیر و مانع از ورود این آب زلال، بدون این وارد بشوید. وقتی‌که وارد شدیم آن‌وقت فرق را خودمان در خواهیم یافت که چقدر مسئله تفاوت می‌کند. همه باید در مجلس امام حسین وقتی‌که آن شخص ذاکر و مردم سینه می‌زنند،

همه هم باید سینه بزنند. دیگر در اینجا اینکه بعضی بزنند و بعضی نزنند صحیح نیست. دیگر اینکه خیلی هم انسان نباید در این ایام محرم وعاشورا به دنبال مجلس و روضه باشد. یکی روضه دو تا روضه کفایت می‌کند. اینکه هی زیاد بخواهد برود این هم خیلی مطلوب نیست. این برای انسان یک حالت عادت پیدا می‌کند.

بهترین وقت برای مجالس در ایام عاشورا، صبح است. مرحوم آقا همیشه می‌فرمودند: آن فیضی که در بین‌الطلوعین به عزاداران اهل بیت یا حتی مجالس شادی و مجالس موالید اهل بیت، فرقی نمی‌کند، آن فیضی که در بین‌الطلوعین می‌رسد، در سایر اوقات نیست. کمتر است، نه اینکه نیست. و ما مقصودمان ادراک آن نور است دیگر. منظور این است که حضور سیدالشّهدا در مجلس بیشتر باشد و چون بین‌الطلوعین بهترین اوقات است، پس بنابراین اقتضای شرکت این است که انسان بین‌الطلوعین را از دست ندهد. گرچه در بعدازظهر و در شب هم اشکال ندارد، ایشان یک مجلس صبح برود، یک

مجلس شب برود، هیچ ایرادی ندارد. ولی این مسئله هم باید مورد توجه قرار بگیرد.

مطلب دیگر که خدمت رفقا عرض کنم این است که در مجالس به دنبال اینکه مصیبت خوانده شود و برای مصیبت هی گریه کنیم نباشیم. نه، آن حالت خود را در کنار امام علیه السّلام تصور کنیم. این حالت وقتی که پیدا شود، خود اشک چشم هم می‌آید. اینکه حالا به هر کیفیتی، یک نحوه‌ای خود را در فشار قرار دهیم و خود را اذیت کنیم ... همین که احساس کنیم در کنار امام علیه السّلام هستیم و وقتی آن واعظ، آن منبری، آن ذاکر دارد روضه می‌خواند، دارد صحبت می‌کند، دارد نصحیت می‌کند، وقایع کربلا را بیان می‌کند، باید انسان خودش را در آن واقعه واقعاً قرار بدهد؛ یعنی احساسی را که در آن جریان برای حضرت و اصحاب آن حضرت پیش آمد، آن احساس را در وجود خودش بیاورد. وقتی‌که این احساس را آورد، بخواهد یا نخواهد اشکش جاری می‌شود. دیگر نیاز نیست برای اینکه انسان تباکی بخواهد بکند، خود را بخواهد به گریه بزند. و این مسئله، مسئله بسیار

مهمی است که اغلب افراد از این مسئله غفلت می‌کنند. فقط هدف و همت اشخاص، عوام را ببینید فقط هدف این است که برویم مجلس روضه دو قطره اشک از چشممان بیاید و دیگر تمام. برویم در این مجلس شرکت بکنیم و گریه‌ای بکنیم و امروزمان الحمدالله به مسئله تولی و اینها گذشته.، برویم در آن مجلس، آن مجلس بیشتر انسان را به گریه می‌اندازد، آن مجلس گریه‌اش بیشتر است، آن مجلس گرم‌تر است. دیدید مردم می‌گویند؟! آن بیشتر آدم را به گریه می‌اندازد. نه، این صحیح نیست.

آن مجلسی را بروید که ذاکر آن مسائل را خیلی راحت و خیلی بی پیرایه دارد برای مخاطبین بیان می‌کند. نه اینکه می‌خواهد به هر کیفیتی یک مسئله انجام شود و بهتر است انسان هر تعبیری را در صحبت‌های خودش نیاورد. من می‌شنوم بعضی از افراد در روضه، تعبیرهایی به کار می‌برند که شاید نفوس تحمل شنیدن آن تعبیرها را ندارند. گرچه یک همچنین مسائلی انجام شده، ولی علی‌کل‌حال این

نیست که دیگر هرچه که بوده به هر کیفیتی و به هر وضعی مطرح شود. ما در مقاتل داریم بعضی از عبارات، بعضی از مسائلی که خب اینها برای خود افرادی است که بدانند و مطلع باشند. اما اینکه انسان یک قسمی بخواهد مصیبت را بیان بکند که شاید خیلی از افراد نتوانند تحمل یک همچنین شنیدنی را بکنند، این یک قدری مصیبت، مصیب قارعی خواهد بود، کوبنده‌ای خواهد بود. انسان باید آنچه را که قابل برای گفتن است و آن جنبه تیزی ندارد، اینها را برای افراد بگوید و مهم در اینجا این است که ما در همچنین مجالسی به همان روح واقعه کربلا برسیم، به همان حقیقت و نفس مقدس حضرت که حاکم بر تاریخ الی یوم القیامه هست به او بخواهیم دسترسی پیدا بکنیم، خود را در کربلا فرض کنیم، خود را در کربلا نشان بدهیم، وضعیت افراد را ببینیم.

امروز این مطالبی که خدمت رفقا عرض کردم برای همین بود که ما بدانیم این افرادی که در کربلا آمدند همه شارب الخمر نبودند، عرق‌خور نبودند. نمازخوان بود در میان اینها، اهل کتاب بود، اهل دفتر بود، اهل علم بود، اهل تبلیغ بود، از اینها بسیاری

بودند ولی چه می‌شود که شیطان می‌آید گول می‌زند و حاضر می‌شود تا اینجا پیش بیاید. به این مطالب باید فکر کنیم. آن‌وقت این مجالس در انسان اثر می‌گذارد و بهتر است که اهل علم در تبلیغ خودشان و در مصیبت‌های خودشان عین مقاتل را نقل کنند. آنچه را که شنیده شده نقل نکنند.

خیلی از مطالبی را که می‌شنویم که در همین روضه‌ها و صحبت‌ها، همین افراد عادی، همین‌هایی که کت‌وشلواری هستند و روضه می خوانند در این طرف و آن طرف، اینها می آیند و بدون اینکه به تاریخ مراجعه کنند و بدون اینکه از صحت و سُقم کلام اطلاع پیدا بکنند، بلند می‌شوند می‌آیند و می‌خوانند و می‌بینند یک عده جوان هم بالاخره می‌پسندند و طبعاً مطالب نادرست و باطل و کذبی را به افراد می‌گویند. همه اینها حرام است.

کاری که انجام نشده در کربلا اگر بگوییم این کار انجام شده، حرام است و لو اینکه نسبت به شمر بدهیم. حرام، حرام است. دروغ، دروغ است، فرقی نمی‌کند. آنچه را که هست باید گفت نه اینکه انسان

از خودش اضافه کند. و همین‌طور اینهایی که می‌آیند با عبارت‌های زننده، مقام و موقعیت امام علیه السّلام را در حد یک فرد عادی می‌خواهند پایین بیاورند، اشعاری را که انتخاب می‌کنند اینها اشعار رکیکی هست، اشعار سبکی هست. اشعاری که باید در مجالس عزای افراد عادی، حالا یک مادر جوان از دست رفته این، حالا هفده ساله هجده ساله باشد، آن را که نباید برای حضرت علی اکبر، آدم بیاید بگوید، اولا حضرت علی اکبر هفده هجده سالش نبود، بیش از سی سال سن حضرت علی‌اکبر بود و اینکه هست نوجوان اکبر من، نوجوان اکبر من، اینها همه چیزهایی است که من درآوردی است. دیگر اینکه حضرت علی اکبر کسی بود که از نقطه نظر مقام علم و مقام عصمت و مقام طهارت و مقام شایستگی و جاذبه‌های امامت، در حدی بود که داریم اگر امامت به حضرت سجاد علیه‌السّلام نمی‌رسید به حضرت علی اکبر می‌رسید. یعنی مشیت پروردگار در اینجا حضرت سجاد را پس از سیدالشّهدا امام کرد. با اینکه حضرت سجاد از حضرت علی اکبر کوچکتر بودند، چند سال کوچکتر بودند و حضرت امام باقر علیه

السّلام کربلا را ادراک کرده، امام باقر پنج ساله بودند که در کربلا بودند، یعنی پسر حضرت سجاد پنج ساله بود، آن‌وقت حضرت علی اکبر می‌شود هجده ساله؟! و حضرت علی اکبر از حضرت سجاد بزرگتر بودند. منتها فعلًا نسبت به اولاد حضرت علی اکبر و نسل اولاد آن حضرت در تاریخ چیزی مشهود نیست. من در یک جایی دیدم و بعد هرچه گشتم پیدا نکردم که در بعضی از بلاد طائفه‌ای هستند که خود را به حضرت علی اکبر نسبت می‌دهند ظاهراً در هند و آن طرف‌ها بوده، شک دارم، این را دیدم منتها هرچه گشتم پیدا نکردم و تا الان هم با اینکه خیلی هم راجع به آن تحقیق کردم، همین‌طور نمی‌دانم در کدام کتاب بوده ولی این را خودم با چشمم دیده‌ام. علی‌کل‌حال مسئله مبهم است، خیلی مسئله در اینجا روشن نیست.

یک همچنین فردی را شما ببینید چه شعرهایی درآورده‌اند برای حضرت! آخر این زشت است. حضرت علی اکبری که مقام امامت را دارد قبیح است آدم در میان مردم یک جوری معرفی بکند حالا چند

تا جوان خوششان بیاید که همه خیال بکنند این هم یک آدمی بوده و تمام ارزش انسان همه به جمال و زلف و فوکول و فلان و این حرف‌هاست، که آدم بلند بشود ... این با بقیه اشعاری که معشوقه‌های خودشان را تعریف و تمجید می‌کردند چه فرقی کرد؟ کجاست آن مقام ولایت حضرت علی اکبر که در اشعار بیان شود؟ آن مقام‌اخلاص، آن مقام علم، آن مقام طهارت، آن وضعیت را بایستی که برای افراد گفت. نه اینکه هر چرند و پرندی را به صرف اینکه حالا مردم بیشتر گریه کنند و حالت حزن برایشان پیدا بشود نقل کرد. همه اینها مسائل مسائل خلاف است.

مکتب اهل بیت، مکتب علم است و مکتب اتقان است و مکتب عقل است و مکتب فهم است، نه مکتب احساسات، نه مکتب رأفت احساسی و رأفت نفسانی، این نیست. سیدالشّهدا علیه السّلام، این واقعه کربلا را پیش آورد تا اینکه امروز ما با دید باز به حقایقی که اطراف ماست نگاه کنیم، نه با دید بسته، تا اینکه امروز فریب افراد ظاهرالصلاح که چه بسا ممکن است شهرتی هم داشته باشند و با آن ظاهر

خود موجب اغوا انام می‌شوند، از آن مسیر مستقیم متوجه اینها بشویم. این مسئله است. امام حسین آمد حضرت علی اکبرش را داد، علی اصغرش را داد، خانواده‌اش را داد. برای چه داد؟ برای اینکه ما را نسبت به وضعیت زندگی و کیفیت حیات خود و مسیر زندگی خودمان آگاه کند. برای اینکه به ما بفهماند گرفتار اغوا و فتنه فتنه‌گران نشویم. در هر قضیه‌ای تا علم نداریم جلو نرویم، به هر کلامی که از هر دهانی بیرون می‌آید گوش فرا ندهیم.

در این گوش باید یک پنبه گذاشت برای حرف‌های خلاف، نه اینکه انسان هر جا می‌بیند که یک خورده بکشد بیشتر امواج ... نه، برای اینکه نسبت به مسئله اهل بیت فکرمان بازتر شود، روشمان صحیح‌تر شود و آنچه را که مردم به دور آدم می‌افتند و هرچه می‌گویند برای انسان دیگر ارزشی نداشته باشد. آقا این، این طوری است، این بر خلاف جمع است، این حرفش یک حرف جدید است، جدید است که جدید است! مگر قرار است همه حرفها قدیمی باشد؟! بعضی حرف‌ها هم جدید

است دیگر! خود قرآن هم جدید بود دیگر! از آن اول خلقت حضرت آدم تا الان، هرچه انگ هست می‌زنند، آقا این با بقیه فرق می‌کند، به پیغمبران می‌گفتند، به شعیب مگر نمی‌گفتند؟ به حضرت صالح مگر نمی‌گفتند؟ به حضرت هود مگر نمی‌گفتند؟ به حضرت لوط مگر نمی‌گفتند؟ به پیغمبر مگر نمی‌گفتند؟ چرا تو بر خلاف روش ما هستی؟ چرا بت‌ها را سجده نمی‌کنی؟ چرا بت‌پرست نیستی؟ چرا برای خودت نماز جدا داری؟ چرا روش ما را تأیید نمی‌کنی؟ حضرت می‌گفت: اگر می‌خواستم روش تو را تأیید کنم که پیغمبر نبودم! پیغمبر یعنی کسی که بر خلاف روش باطل و سیره ضاله یک قومی، برای او مطالبی روشن می‌شود و موظف است که او عمل بکند و به دیگران هم ابلاغ کند. حالا اینکه این آقا برخلاف است، این همان انگی است که از اول حضرت آدم تا حالا به همه پیغمبرها می زدند. انسان این است.

امام علیه السّلام آمد واقعه کربلا را بوجود آورد تا اینکه شما بدانی در طریقت اگر در دنیا تنها هستی، همان تنها حرکت کن. اگر تنها هستی و می‌دانی که

صحیح است. نه اینکه روی تخیلات من همین هستم به کسی دیگر هم کاری ندارم، نه، این درست نیست. روشت را تحقیق کردی، صحبت کردی، مثل حمار سرت را نینداخته‌ای پایین و بگویی که هرچه من می‌گویم درست است، نه، آن حمار بیچاره هم بالاخره فهم دارد.

رفتی تحقیق کردی پیش این، پیش آن، فهمیدی این صحیح است و این غلط است، تمام شد. امام حسین برای این خودش را به کشتن داد، برای این ذراری و زن و بچه خودش را به اسارت داد، برای این مطلب. حالا اگر ما هی در مجلس روضه برویم و به سر خودمان بزنیم، برگردیم و همان کار را بکنیم، نه! این قیام امام حسین هدر رفته، این قیام سیدالشّهدا باطل شده، این قیام سیدالشّهدا دیگر مظلوم واقع شده، چرا؟ چون نتیجه گرفته نشده. ما در اینجا نتوانسته‌ایم از آن نتیجه بگیریم. پس در روز قیامت اول کسی که در پیشگاه حساب و عدل الهی دادخواهی می‌کند همین سیدالشّهدا خواهد بود. حالا فهمیدید آن کلامی را که مرحوم آقا به مرحوم

حاج هادی ابهری فرمودند که در آن نامه‌ای که از مدینه نوشتند برای مرحوم حاج هادی در آنجا این مسئله بود تو که الان گرفتار ... البته چون او صفا داشت، چون او اخلاص داشت خدا مرحوم حاج هادی را نجات داد و از فتنه فتنه‌گران درآورد و از وسوسه خناسان و شیاطین نجات داد، که مرحوم آقا نسبت به بعضی از آنها گفتند در روز قیامت ... مرحوم آقا در زمان خودشان از این مطالب چند بار من به یاد دارم که زده‌اند، معلوم می‌شد مطلبی بود که از یک جای دیگر دارد می‌آید.

یک وقت در بیمارستان قائم بودیم در مشهد مقدس که ایشان مبتلا به بیماری قلب بودند، یک روز یادم است که جمعی از پزشکان همان بیمارستان آمدند به عیادت ایشان و از جمله آنها پزشک متدینی بود مرد خوبی بود و اهل نماز بود و بعد هم از همان مشهد نماینده مجلس هم شد، در یکی دو دوره، هم خودش و هم عیالش، ظاهراً مثل اینکه عیالش هم این طور به نظرم می‌رسد، ولی خودش را می‌دانم بسیار پزشک متخصص و جراح توراکس بود و مرد خیلی متدین بود. ایشان آمده بود پیش مرحوم آقا و

مرحوم آقا هم خوابیده بودند ایشان سر این مسائل خیلی حساس بودند، من هم نشسته بودم راجع به اینکه بعضی از افراد که الان آنها مرده‌اند و در مسندی بوده‌اند، حالا در چه مسندی بودند، آنها آمده بودند و سقط جنین را قانونی کرده بودند. الان آنها نیستند، الان فوت کرده‌اند. یک شخصی بود، فوت کرده و در همین قم هم بود. آن شخص می‌گفت (همان دکتر) و برای مرحوم آقا داشت تعریف می‌کرد که آمدند بخشنامه کردند و یک همچنین مسئله‌ای و یک همچنین قضیه‌ای آمده‌اند گفته‌اند. ایشان تا این مطلب را شنیدند ... او می‌گفت حضرت آقا آیا این مطلب صحیح است؟ یعنی او هم نمی‌خواست قبول کند. بسیار مرد متعهدی بود و از زمره جراحان درجه یک ایران هست، فرد خیلی معروفی است، شاید حالا اسمش را نمی‌آورم خیلی از رفقا و دوستان اینجا بدانند.

من یک مرتبه دیدم ایشان قلبشان مشکل داشت، بلند شدند و نشستند و دیدم که رگ‌های گردن ایشان متورم شد، گفتند من در روز قیامت با دست خودم

این را به آتش درخواهم انداخت! اصلا چیز عجیبی بود، یک حال عجیبی بود و یک وضع عجیبی ... من با دست خودم در روز قیامت این فرد را معمّم هم بود و سید هم بود و مرده این فرد را در آتش خواهم انداخت. دیگر اصلًا آنها یک جوری شدند، یعنی اصلًا مسئله عجیب بود و دیگر چند دقیقه‌ای نشستند و دیگر خداحافظی کردند و رفتند. این یک مورد بود.

یک مورد هم من از ایشان به یاد دارم. چند مورد من به یاد دارم که یک همچنین قضایایی خطرناک البته چند تا خطرناک، بعضی‌ها هم نه، مثبت و جمالی بود، این جلالی‌اش بود، جمالی‌اش هم همین‌طور یادم است که یکی از همین افراد خداحفظش کند این آقایی که شیعه شده و عرب هم هست و کتاب هم نوشته است، آقای تیجانی خدا ان‌شاءاللَه حفظش کند در هرجا که هست و تأییدش کند و من هم خیلی دوستش دارم، خیلی دوستش دارم. من کتاب‌های ایشان را هم خوانده‌ام. ایشان آمده بود مشهد و دیدن خیلی‌ها رفته بود، از افراد و آقایان و حالا دیگر از آنجا که کسی که اهل ولاء

هست، خدا هم به اهل ولاء می‌رساند. آمده بود پیش آقا. اول چیزی که تا چشمش به آقا افتاد رو کرد به بقیه، گفت این آقا با بقیه که من دیدم فرق می‌کند. اصلًاعجیب! هنوز هیچ حرفی زده نشده، هیچ مطلبی گفته نشده. بعضی از افراد و از دوستان که بودند، چون متوجه شده بودند ... پیش خیلی‌ها رفته بود، طهران آمده بود، در قم آمده بود با خیلی افراد ملاقات داشت. در مشهد رفته بود ولی همین که نشست رو کرد گفت این آقا با بقیه فرق می کند. آهسته گفت و من شنیدم. بعد بین آقا و ایشان صحبت شد و بعد آمد تقاضا کرد که با آقا عکس بیندازد و آقا اغلب قبول نمی‌کردند ولی این را پذیرفتند و ما نیز آنجا بودیم و با هم عکس انداختند. بعد این مطلب را وقتی خواست از آنجا برود من یادم است که آقا به او فرمودند: شما مطمئن باش در دنیا و آخرت من با تو خواهم بود. یک‌دفعه یکی از این رفقا گفت به به! دیگر تمام شد برو هر کاری دلت می‌خواهد بکن! تمام شد دیگر بارت بسته شد! آن جلالش و این هم جمالش. چقدر باید خداوند توفیق

دهد.

یکی از مواردی که من سراغ دارم همین قضیه اینجا بود که از همین افرادی که معاندینی بودند که در زمان مرحوم آقای حدّاد، بعد از آقای انصاری آمده بودند پیش افراد، یک سیدی بود که بعد هم دیگر لابد معلوم است کجا رفت، چون حالا عرض می‌کنم که مرحوم آقا آن را هم برایش ... بله، او هم آمده بود از زمره افرادی بود که شدیداً در قبال مکتب آقای حدّاد ایستاد و چون بیانش هم قوی بود و نفسش هم نفس قوی بود، تأثیر می‌گذاشت در افراد و این هم بنده خدا مرحوم حاج هادی را اغوا کرد. تا جایی که در یک سفر که ایشان آمده بود برای زیارت عتبات به دیدن مرحوم آقای حدّاد نرفت و همین‌طور برگشت و خیلی مرحوم آقا متأثر شدند، خیلی متأثر شدند که چگونه این اغواءکنندگان در این بنده خدا پیرمرد، به این کیفیت تأثیر گذاشته. ولی دلش صاف بود ولی خدا دست آخر دستش را گرفت.

در یک نامه‌ای که در آن نامه از مدینه، همان سالی که من در خدمت ایشان بودم، سنم حدود هفده سال

بود و مشرف به حج شده بودیم، ایشان چند نامه برای افراد فرستادند که آن نامه‌ها خیلی عجیب است. یکی از آنها را من در جلد دوم اسرار ملکوت آورده‌ام، البته مقداری‌اش را، همه‌اش را نتوانستم بیاورم. یکی از این نامه‌ها، نامه‌ای بود که برای مرحوم حاج هادی نوشتند و در آنجا این مطلب را گفتند. حاج هادی دارم به تو می‌گویم به عنوان یک برادر مشفق چون او با مرحوم والد ما صیغه اخوت خوانده بودند، صیغه برادری خوانده بودند، خدا رحمتش کند، در نجف در همان زمانی که ایشان در نجف بودند، که ما هنوز شاید به دنیا نیامده بودیم، در همان زمان، از آن موقع آشنا بودند من دارم به تو اخطار می‌کنم که تمام این گریه‌هایی که در این مدت عمر برای سیدالشّهدا و حضرت زینب کرده‌ای ... خیلی عجیب بود! مرحوم حاج هادی گریه‌هایی می‌کرد دوازده ساعت متوالی! به واسطه همین توسلات و اینها بود که مطالبی برایش روشن شد و یک قضایایی برایش پیش آمد و برای ما می‌نشست و از مسائل و مکاشفاتش برای جریان کربلا

می‌گفت. مراجعه می‌کردیم عین همان بود که در کتب نوشته شده بود. و ما این مطالب او را به عنوان سند در همان زمان طفولیت خودمان می‌نوشتیم و ضبط می‌کردیم. می‌گفت، قشنگ جریان را شرح می‌داد، رفتن اهل بیت به شام را شرح می‌داد. جریانش خیلی مفصل است، بعضی‌هایش را من خدمت رفقا گفتم. و خیلی‌اش را ...

صحبت در این است که تمام اینها در راستای هدف سیدالشّهدا توجیه پیدا می‌کند، نه خود گریه کردن، گریه کردن بدون ولایت امام حسین معنا ندارد. گریه کردن بدون عرفان و مخالف عرفان بودن ده شاهی ارزش ندارد. عرفان مکتب سیدالشّهدا است، عرفان مکتب ائمّه است، توحید مکتب ائمّه است و امام حسین برای عرفان جان خودش را داده و جان زن و بچه اش را داده، آن‌وقت شما می‌آیید بر علیه آقای حدّاد حرف می زنید؟ در جلساتی که بر ضد ایشان است شرکت می‌کنید؟ و به صرف اینکه می‌گویند این سید ولایت ندارد، تا حالا دیده‌اید در منزلش روضه بخواند؟ آقا بنده خودم دیدم که زیارت عاشورا می‌خواندند، همین طور مثل ناودان

اشک از چشمانش می آمد! آخه تهمتی که می‌زنید یک تهمتی بزنید که تا حدودی برای فرد اگر تحقیق نکند بتواند بپذیرد. آخر چیز مبرهن و واضحی است. در هر وقت که ایشان از زمین بلند می‌شدند ذکر ایشان یا صاحب الزّمان بود، آن‌وقت این آدم، آدم ضد ولایت است؟! یعنی واقعاً چقدر بی‌شرمی و بی‌حیائی و وقاحت می‌خواهد که انسان بدون ملاحظه موقعیت خودش که در چه موقعیتی قرار دارد و حداقل به خاطر رعایت موقعیت و شخصیت خودش این دهن را ببندد، هر چیز از این دهنش که نباید دربیاید و بگوید. در روز قیامت همین گریه‌هایی که برای سیدالشّهدا کردی سیدالشّهدا بیاید و به عنوان خصم تو، که مخالف با آن مقصد و با آن طریق و با آن هدفی است که تو در زمان حیاتت پیمودی، بیاید با تو محاجّه کند و مخاصمه کند در پیشگاه پروردگار.

وقتی این نامه به دست این بنده خدا رسیده بود دیگر روزگارش سیاه شد! چه بر سرش آمد! و از همان جا زمینه برای انقلابش پیش آمد. چون مؤمن

بود و مخلص بود، برگشت و در دو ماه آخر مرحوم آقا دیگر آورده بودند در منزل خودش، مریض بود و در همان منزل ما بود. دکتر می‌آوردند، حالا خدا ان شاءاللَه همه را ببخشد و بیامرزد، دکتر مهدی آذر، ایشان پزشک ما بود، پزشک معروفی هم بود دکتر آذر، جزء همین آزادی‌خواه‌ها و ظاهراً همین دسته‌جات بود ایشان می‌آمد در منزل و ایشان را معاینه می‌کرد. آن دو ماه آخر حیاتش به افراد می‌گفت: الان فهمیدم که حق با آقا سید محمدحسین است و اینها همه بر باطلند. آنهایی که مجالسشان می‌رفت، آنهایی که چه بودند ... و واقعاً ولایت اولیاء الهی را از صمیم دل پذیرفت. خیلی هم کارش درست شد، خیلی درست شد. و بعد از فوتش مرحوم آقا مطالبی را از آن طرف او نقل می‌کردند و چه‌و چه ...

ان‌شاءاللَه دیگر خدا به همه توفیق بدهد. ما امروز می‌خواستیم که آن فقره شریف حضرت را که ثلاثة فی ریاضة النفس، آن را برای رفقا بگوییم، ولی ظاهراً تقدیر صحبت را به این مطالب کشاند. علی‌کل‌حال، ما از اول اعتراف کردیم و اقرار کردیم دیگر هر چیز

خودش آمد، دیگر هر چه پیش آمد خوش آمد.

ان‌شاءاللَه امیدواریم خداوند از این ایامی که در پیش است، ایام سوگواری سیدالشّهدا، آن اتم از نعمات خودش را بر ما نصیب بفرماید و از آن نفس مقدس و مطهر آن حضرت ما را بی‌نصیب نگرداند و زندگی ما را و فکر ما را و حیات ما را و سرّ ما را و ضمیر ما را در همان حیطه نفس مطهره خودش قرار دهد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد